

مسأله هزینه اجتماعی^۱

رونالد اچ کوز

ترجمه جهانگیر سهراب زاده*

۱- مسأله مورد بررسی^۲

این مقاله به آن دسته از عملکرد شرکتها می‌پردازد که آثار سوئی بر دیگران دارد. مثال استاندارد در این مورد کارخانه‌ای است که دود آن آثار سوئی بر همسایگان دارد. تحلیل اقتصادی چنین موردی بر اساس تمایز بین تولید خصوصی و اجتماعی کارخانه انجام می‌گیرد. در این باره، اغلب اقتصاددانان از روش پیگو^۳ در اقتصاد رفاه پیروی می‌کنند. نتایجی که این نوع تحلیل به دست می‌دهد این است که: ۱. صاحب کارخانه را به ازای خسارات وارده بدهکار کنیم یا ۲. مالیاتی بر صاحب کارخانه وضع کنیم که مقدار آن متناسب با دود تولیدی تغییر کند

^۱- این مقاله ترجمه‌ای است از منبع زیر:

Coase, Ronald H.; "The Problem of Social Cost"; Journal of Law & Economics, ۱۹۶۰, pp. ۱-۴۱.

* دانشجوی دوره دکترای دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

^۲- مقاله‌ای که اکنون تنظیم می‌کنم گرچه مربوط به یک مسأله فنی تحلیل اقتصادی است، اما منشأ آن مطالعاتی است درباره اقتصاد سیاسی خبر رسانی، که من اکنون درگیر هدایت آن هستم. بحث این مقاله، به اشاره، در مقاله قبلی که درباره مسأله تخصیص فرکانسهای رادیو تلویزیونی بود نیز مورد بحث قرار گرفت. اما اظهار نظرهایی که پس از آن دریافت کردم، به نظر می‌رسید که پیشنهاد می‌کنند بحث به گونه‌ای روش‌تر و بدون مراجعه به مسأله اولیه و به صورت مستقل ارائه شود.

^۳- Pigou

و بر حسب پول با خسارات وارده برابر باشد و یا ۳. کارخانه را از منطقه مسکونی (یا هر منطقه دیگری که انتشار دود می‌تواند آثار سوئی بر دیگران داشته باشد) خارج کنیم. ادعای این مقاله آن است که روشهای پیشنهادی فوق مناسب نیست؛ زیرا به نتایجی می‌رسد که لزوماً و یا حتی معمولاً مطلوب نیست.

۲- طبیعت دوگانه مسأله

رهیافت سنتی، ماهیت انتخابی را که باید انجام شود دچار ابهام کرده است. مسأله این است که A بر B ضرری تحمیل می‌کند و آنچه باید مورد تصمیم‌گیری واقع شود این است که چگونه باید جلوی ضرر $[A]$ را گرفت؟ ما با یک مشکل دو جانبه مواجهیم. برای اجتناب از تحمیل ضرر بر B ، ضرری بر A تحمیل می‌شود. سؤال اصلی که باید پاسخ داده شود این است که آیا به A اجازه تحمیل ضرر بر B داده می‌شود یا B مجاز است خسارتی بر A تحمیل نماید؟ مسأله اصلی احتراز از ضرری بزرگتر است. قنادی را در نظر بگیرید^۱ که سر و صدا و ارتعاشات ماشین آلاتش مزاحم پزشکی است که در همسایگی اش مطب دارد. رفع مزاحمت از دکتر منجر به ضرر قناد می‌شود. رفع مزاحمت از دکتر روشهای تولیدی قابل استفاده قناد را محدود می‌سازد. لذا حفظ خدمات پزشکی بیشتر به قیمت کاهش عرضه شیرینی تمام می‌شود.

مثال دیگر موردی است که یک دامدار و یک مزرعه‌دار همسایه‌اند. اگر ورود دامها به مزرعه اجتناب ناپذیر باشد، افزایش عرضه گوشت به قیمت کاهش عرضه غلات تمام خواهد شد. حال، سؤال این است که آیا باید مانع از ورود دامها شد؟ جواب مشخص نخواهد شد، مگر اینکه ارزش آنچه به دست می‌آید و ارزش آنچه برای به دست آوردن آن باید قربانی شود، به خوبی مشخص باشد. مثال دیگری که توسط پرفسور جورج جی. استیگلر^۲ ارائه شده، آلودگی نهر آب است.^۳ اگر آسیب ناشی از آلودگی، کشته شدن ماهی‌ها باشد، سؤالی که باید پاسخ داده

^۱ - این مثال را در مقاله قبلی ام مطرح کرده‌ام:

Coase, Ronald; "The Federal Communications Commission"; Journal of Law & Economics, II (۱۹۵۹), ۲۶-۲۷.

^۲ - George J. Stigler.

^۳ - Stigler, The Theory of Price, P. ۱۰۵ (۱۹۵۲).

شود این است: آیا ارزش ماهی‌های از دست رفته بیش از ارزش تولیداتی است که برای تولید آن، آب نهر آلوده شده است (یا خیر)؟ این مسأله بدون آن که گفته شود مبتنی بر مقادیر «کل» و «نهایی» است، باید جداگانه بررسی می‌شود.

۳- سیستم قیمت‌گذاری با الزام به جبران خسارت

تحلیل را از این فرض مورد توافق اقتصاددانان شروع می‌کنیم که مسأله هزینه اجتماعی با الزام ایجادکننده خسارت، به جبران زیان‌دیدگان به شکل رضایتبخش حل می‌شود و سیستم قیمت‌گذاری به‌طور هموار کار می‌کند (بدین معنا که اعمال سیستم قیمت‌گذاری بدون هزینه است).

یک مثال خوب از این مسأله تخریب غلات توسط دامها در مثال مزرعه‌دار و دامدار است. فرض می‌کنیم مزرعه‌دار و دامدار در همسایگی یکدیگر فعالیت می‌کنند و هیچ پرچینی بین املاک آنها وجود ندارد. افزایش اندازه گله دامدار خسارت وارده به محصول کشاورز را افزایش می‌دهد. اینکه خسارت نهایی با افزایش حجم گله افزایش می‌یابد یا نه مطلب دیگری است. این بدان بستگی دارد که گله به‌طور دسته جمعی حرکت می‌کند یا در گوشه و کنار پراکنده می‌شود و آیا با افزایش حجم گله، دامها پرتحرک‌تر می‌شوند یا نه و مانند آن. برای منظور فعلی من فرضی که در مورد زیان نهایی [با افزایش حجم گله] اتخاذ می‌شود حائز اهمیت نیست.

برای ساده کردن بحث، یک مثال عددی ارائه می‌شود. فرض کنید هزینه سالانه محصور کردن ملک مزرعه‌دار ۹ دلار و قیمت محصول برای هر تن ۱ دلار باشد. همچنین، فرض کنید رابطه خسارت وارده با محصول و تعداد دامها به شکل ذیل باشد:

تعداد دامها (رأس)	ضایعات محصول غله (تن)	ضایعات محصول به ازای هر رأس دام بیشتر (تن)
۱	۱	۱
۲	۳	۲
۳	۶	۳
۴	۱۰	۴

با این فرض که دامدار ملزم به جبران خسارات وارده است، هزینه اضافی تحمیل شده در سال بر دامدار در صورتی که بخواهد گله‌اش را مثلاً از ۲ رأس به ۳ رأس افزایش دهد ۳ دلار است و این هزینه در کنار سایر هزینه‌ها در تصمیم‌گیری برای اندازه گله دخالت داده می‌شود. بدین معنا که وی گله را توسعه نخواهد داد مگر اینکه ارزش گوشت حاصل (با فرض اینکه دامدار دامها را ذبح می‌کند) بیش از هزینه‌های ناشی از آن، شامل ارزش محصول از بین رفته، باشد.

البته، اگر با بکارگیری سگها، چوپانان، هواپیماها، تجهیزات رادیویی و ... میزان خسارت قابل کاهش باشد این تجهیزات در صورتی به کار گرفته می‌شود که هزینه‌اش کمتر از ارزش محصولی باشد که از اتلاف جلوگیری می‌کند.

با این فرض که هزینه سالانه محصور کردن ملک ۹ دلار است، دامداری که می‌خواهد گله‌ای با چهار رأس یا بیشتر داشته باشد، هزینه ساختن حصار را می‌پردازد، با این فرض که سایر روشها اینقدر ارزان نباشد. وقتی حصار ساخته می‌شود، تعهد بده ناشی از تحمیل خسارات به صفر می‌رسد، مگر گسترش در حجم گله که مستلزم ساختن حصاری محکم‌تر و در نتیجه پرهزینه‌تر می‌باشد (چرا که تعداد بیشتری از دامها به حصار ضربه خواهند زد). البته، ممکن است برای دامدار پرداخت هزینه خساراتی که وارد کرده کم هزینه‌تر از ساختن حصار باشد. در مثال عددی، این اتفاق برای گله‌ای با حجم ۳ رأس و کمتر مصداق دارد.

ممکن است تصور شود، الزام دامدار به جبران خسارت منجر به افزایش کشت محصول توسط کشاورز همسایه می‌شود. اما این طور نیست. اگر محصول در بازار رقابت کامل فروخته شود هزینه نهایی مربوط به سطح زیر کشت با قیمت برابر خواهد بود و هر گسترشی باعث کاهش سود می‌گردد. در وضع جدید، با وجود خسارت، کشاورز مقدار کمتری در بازار باز می‌فروشد اما دریافتی او به ازای تولید مشخص مانند قبل است، چرا که دامدار قیمت بازار را برای محصول از بین رفته می‌پردازد. البته، اگر صنعت دامداری عموماً مستلزم ضایعات محصول کشاورزی باشد، رواج این صنعت ممکن است قیمت محصولات کشاورزی را افزایش دهد و لذا کشاورزان سطح زیر کشت خود را افزایش دهند. اما من ترجیح می‌دهم توجه خود را به کشاورز منفرد محدود کنم.

گفته شد که همسایگی با دامدار، مقدار تولید کشاورز یا شاید به بیان دقیقتر سطح زیر کشت را متأثر نمی‌کند. در حقیقت اگر دامدار منشأ اثری باشد، آن اثر «کاهش» سطح زیر کشت خواهد بود؛ زیرا اگر ارزش محصول خسارت دیده آنقدر زیاد باشد که باعث شود عایدی محصول سالم از کل هزینه‌های کشت آن قطعه زمین کمتر شود، برای دامدار و کشاورز سودمند خواهد بود که مذاکره‌ای انجام دهند مبنی بر اینکه آن قطعه از زمین بایر رها شود. یک مثال عددی به تبیین مسأله کمک می‌کند. در ابتدا فرض کنید ارزش محصول به دست آمده از کشت یک قطعه زمین مفروض ۱۲ دلار و هزینه کشت این قطعه ۱۰ دلار باشد. عایدی خالص آن ۲ دلار خواهد بود. برای سادگی فرض می‌کنم کشاورز مالک زمین است. حال فرض کنید که دامدار در همسایگی کشاورز شروع به فعالیت کند و ارزش محصول خسارت دیده ۱ دلار باشد. در این شرایط کشاورز ۱۱ دلار از محل فروش محصول و ۱ دلار از محل جبران خسارت توسط دامدار کسب می‌کند و عایدی خالص وی در سطح ۲ دلار باقی می‌ماند. حال فرض کنید دامدار افزایش تعداد دامهای خود را سودمند تشخیص دهد، حتی اگر میزان خسارت بالغ بر ۳ دلار گردد. این بدین معناست که ارزش گوشت اضافی بیش از هزینه‌های اضافی (شامل ۳ دلار جبران خسارت) است. کل پرداخت به ازای خسارت ۳ دلار است. خالص عایدی کشاورز از کشت زمین ۲ دلار است. وضع دامدار، در صورتی که کشاورز با هر پرداختی کمتر از ۳ دلار حاضر به بایر گذاشتن زمین شود، بهتر خواهد شد. کشاورز با دریافت هر مبلغی بالاتر از ۲ دلار حاضر به بایر گذاشتن زمین خواهد بود. روشن است که فضایی برای حصول رضایتمندی دو طرفه وجود دارد که منجر به بایر رها کردن زمین می‌شود. بحث مشابه‌ای در مورد کل زمین تحت کشت و نیز هر جزئی از آن قابل طرح است. به عنوان مثال، فرض کنید دامدار مسیر مشخصی را به طرف نهر آب یا مکانی سایه در اختیار دارد و میزان خسارتی که به کشاورز تحمیل می‌شود زیاد است. در نتیجه دامدار و کشاورز انجام مذاکره در مورد عدم کاشت این مسیر را سودمند می‌یابند.

فرض کنید چنین مسیری (جاده‌ای) وجود دارد و ارزش محصول حاصل از این باریکه زمین ۱۰ دلار و هزینه کاشت آن ۱۱ دلار است. در غیاب دامدار، زمین کشت نخواهد شد. اما با فرض وجود دامدار بهتر است محصول کشت شود و کل محصول توسط دامدار از بین برود. در این وضع، دامدار مجبور به جبران خسارت ۱۰ دلاری کشاورز است. درست است که

کشاورز ۱ دلار ضرر می‌کند، اما دامدار ۱۰ دلار ضرر می‌نماید. روشن است که این وضع دیری نخواهد پایید؛ چرا که هیچ یک از طرفین خواهان وقوع آن نیست. کمک کشاورز این خواهد بود که دامدار را ترغیب به پرداخت مبلغی در ازای بایر گذاشتن زمین نماید. کشاورز قادر نخواهد بود مبلغی بیش از هزینه محصور کردن مسیر را به دست آورد و نیز این مبلغ در حدی نخواهد بود که منجر به ترک ملک همسایه توسط دامدار شود. پرداختی که تحقق می‌یابد بستگی به زیرکی کشاورز و دامدار به عنوان طرفین چانه‌زنی دارد.

اما از آنجا که پرداخت آنقدر بالا نیست که منجر به ترک ملک همسایه توسط دامدار شود و نیز میزان پرداخت با حجم گله تغییری نمی‌کند، چنین توافقی تخصیص منابع را متأثر نمی‌کند، بلکه صرفاً توزیع درآمد و ثروت بین دامدار و کشاورز را تغییر می‌دهد.

روشن است که اگر دامدار ملزم به جبران خسارت وارده باشد و سیستم قیمت‌گذاری به شکل روان کار کند، کاهش ارزش تولید در جای دیگر، در محاسبه هزینه اضافی ناشی از افزایش حجم گله، به حساب می‌آید. این هزینه در مقابل ارزش گوشت اضافی با فرض رقابت کامل در صنعت دامداری سنجیده می‌شود و با فرض رقابت کامل در صنعت دامداری، تخصیص منابع بهینه است. آنچه باید تأکید شود این است که کاهش در ارزش تولید که در جای دیگر در هزینه‌های دامدار به حساب می‌آید ممکن است کمتر از خسارتی باشد که دامدار در حالت معمولی ایجاد می‌کند، این طور می‌شود؛ چرا که در نتیجه مبادلات بازار توقف کشت زمین مورد نظر امکان‌پذیر است. در همه حالاتی که خسارت وارده و تمایل به پرداخت دامدار بیش از مقداری است که کشاورز برای استفاده از زمین می‌پردازد، توقف کشت مطلوب است. در شرایط رقابت کامل مقدار پرداختی کشاورز برای استفاده از زمین برابر است با اختلاف بین ارزش کل محصول وقتی که عوامل در این زمین به کار گرفته می‌شوند و ارزش محصول اضافی حاصل از بهترین استفاده بعدی عوامل (که برابر با چیزی است که کشاورز باید به عوامل بپردازد). اگر خسارت مازاد بر مقدار پرداختی کشاورز برای استفاده از زمین باشد، ارزش تولید اضافی عوامل تولید به کار گرفته شده در جای دیگر بیش از ارزش کل تولید در این کاربری پس از احتساب خسارات است. این بدان معناست که رها کردن کشت زمین و رها کردن عوامل برای تولید در جای دیگر مطلوب است. فرآیندی که صرفاً برای پرداخت خسارت طراحی شده است (خسارت وارده بر محصول از طرف دامدار) و احتمال رها شدن

کشت را در نظر نمی‌گیرد به استخدام اندک عوامل تولید در دامداری و استخدام زیاد در کشت محصول منجر می‌شود. ولی با اعمال احتمال مبادله در بازار، در صنعتی که در آن ضایعات محصول افزایش می‌یابد، اجاره زمین تداوم نمی‌یابد. اینکه آیا دامدار برای بایر گذاشتن زمین به کشاورز مبلغی می‌پردازد یا خودش زمین را با پرداخت به مالک آن اجاره می‌کند با اندکی بیش از پرداختی کشاورز (اگر کشاورز خودش زمین را اجاره کرده بود)، نتیجه نهایی یکسان است و ارزش تولید را حداکثر می‌کند. حتی زمانی که کشاورز ترغیب به کاشت محصولی می‌شود که برای فروش در بازار سودآور نیست، این پدیده امری کوتاه مدت می‌باشد و انتظار می‌رود به توافقی مبنی بر بایر گذاشتن زمین ختم شود. دامدار در آن منطقه باقی می‌ماند و هزینه نهایی گوشت تولیدی مانند قبل است. بنابراین تخصیص بلند مدت منابع متأثر نمی‌شود.

۴- سیستم قیمت گذاری بدون الزام به جبران خسارت

اکنون به موردی باز می‌گردم که اگر چه سیستم قیمتها به‌طور روان کار می‌کند (یعنی بدون هزینه)، فعالیت ایجاد کننده خسارت ملزم به جبران خسارات وارده نیست. یعنی، کسی که با فعالیتش به دیگران خسارت وارد می‌کند مجبور نیست به کسانی که از عملکرد او خسارت دیده‌اند مبلغی بپردازد. من برآنم تا نشان دهم تخصیص منابع در این حالت نیز همانند حالتی است که فعالیت اقتصادی زیانبار مسئول خسارتهای وارده شود. با توجه به اینکه بهینه بودن تخصیص منابع در بخش قبل نشان داده شد نیازی به تکرار آن در این قسمت نیست.

به مثال کشاورز و دامدار باز می‌گردیم. توأم با افزایش حجم گله خسارت وارده بر محصول کشاورز نیز افزایش می‌یابد. فرض کنید دامدار گله‌ای سه رأسی دارد (و فرض کنید این حجم گله، همان اندازه‌ای است که در صورت عدم احتساب خسارت وارده بر محصول باید نگهداری شود). در این صورت کشاورز تا سقف ۳ دلار می‌پردازد تا دامدار گله خود را به دو رأس تقلیل دهد و نیز حاضر است تا سقف ۵ دلار بپردازد مبنی بر اینکه دامدار گله خود را به یک رأس کاهش دهد و نیز حاضر است ۶ دلار بپردازد تا فعالیت دامدار متوقف شود. بنابراین اگر دامدار به جای ۳ رأس، ۲ رأس دام نگهداری کند، ۳ دلار از کشاورز دریافت می‌کند. لذا در صورت نگهداری گله ۳ رأسی این ۳ دلار را از دست می‌دهد؛ بنابراین، این ۳ دلار از دست رفته بخشی از هزینه‌های نگهداری گله ۳ رأسی است که دامدار متحمل می‌شود. خواه این ۳

دلار به هنگام افزودن رأس سوم به گله پرداخت شود (در حالی که دامدار مسئول جبران خسارت کشاورز می‌باشد) و خواه این ۳ دلار مبلغی باشد که دامدار در ازای خودداری از افزودن رأس سوم به گله‌اش (در حالتی که ملزم به جبران خسارت نیست) دریافت می‌کند، نتیجه نهایی تغییری نخواهد کرد. در هر دو حالت این ۳ دلار بخشی از هزینه اضافی افزودن دام سوم به گله است که باید در کنار سایر هزینه‌ها به حساب آید. اگر افزایش ارزش تولیدات دامدار، ناشی از افزایش تعداد دامها از ۲ به ۳ رأس بیش از هزینه‌های اضافی آن (از جمله ۳ دلار خسارت محصول) باشد حجم گله افزایش خواهد یافت. در غیر این صورت، تغییری در حجم گله بوجود نمی‌آید. بنابراین اندازه گله بدون تغییر خواهد ماند. خواه دامدار ملزم به پرداخت خسارت باشد، خواه نباشد.

ممکن است گفته شود که نقطه آغازین فرض (یعنی گله ۳ رأسی) اختیاری است. این نکته درست است اما کشاورز حاضر نیست برای اجتناب از خسارتی که دامدار قادر به ایجاد آن نیست مبلغی بپردازد. برای مثال حداکثر مبلغ سالیانه‌ای که کشاورز می‌پردازد از هزینه حصار کشی (۹ دلار) بیشتر نخواهد بود و کشاورز تنها تا زمانی حاضر به پرداخت این مبلغ است که درآمد او آنقدر کاهش نیابد که باعث بایر گذاشتن زمین شود. از این گذشته، کشاورز تنها زمانی حاضر است این مبلغ را بپردازد که مطمئن باشد در صورت نپرداختن پول، گله‌دار ۴ دام یا بیشتر نگه خواهد داشت. در صورت تحقق این وضع، کشاورز حاضر است ۳ دلار به دامدار بپردازد تا وی گله خود را به ۳ رأس محدود نماید و برای کاهش گله به ۲ رأس حاضر است ۶ دلار بپردازد. و اگر فقط ۱ رأس دام نگه‌داری شود ۸ دلار خواهد پرداخت و در صورتی که دام نگه‌داری نشود حاضر است تا ۹ دلار بپردازد.

باید توجه داشت، مبلغی که عاید دامدار می‌شود با کاهش حجم گله به هر مقدار معینی (تغییر در مقدار اولیه) تغییر نمی‌کند. لذا این نکته هنوز هم درست است که اگر دامدار با کاهش گله خود از ۳ رأس به ۲ رأس موافقت کند، ۳ دلار از کشاورز دریافت خواهد کرد و این ۳ دلار بیانگر ارزش محصولی است که بوسیله دام سوم از بین می‌رود. اگر چه تغییر تصور کشاورز (خواه صحیح یا غلط) در مورد حجم گله وقتی که او پرداختی به دامدار انجام نمی‌دهد، می‌تواند کل مبلغی را که او حاضر است بپردازد تحت تأثیر قرار دهد، اما اشتباه است اگر گمان کنیم که این تصور، بر تعداد دامهایی که دامدار در عمل نگه می‌دارد، تأثیر خواهد داشت.

این حالت در موردی که دامدار ملزم به جبران خسارت کشاورز است نیز مصداق دارد؛ زیرا مبلغی که در حالت اول از دست می‌رود همان مبلغی است که اکنون [کشاورز] حاضر است بپردازد. شاید تصور شود به نفع دامدار خواهد بود که تعداد دامهایش را بیش از مقداری که مایل است افزایش دهد تا در هنگام مذاکره کشاورز را مجبور به پرداخت مبلغ بیشتری نماید. شاید این نکته درست باشد؛ اما ماهیت این کار شبیه رفتار کشاورز (هنگامی که دامدار مسئول جبران خسارت بود) می‌باشد که در نتیجه مذاکره کشت و کار را قطع می‌کرد (من جمله در زمینی که در غیبت گله‌دار نیز کشت نمی‌شد). چنین اقداماتی مقدمه دستیابی به توافق است و وضع تعادل بلند مدت را متأثر نمی‌کند و تفاوتی نخواهد داشت که دامدار ملزم به جبران خسارت باشد یا نباشد.

آنچه لازم است بدانیم، این است که آیا فعالیت ایجاد کننده خسارت ملزم به جبران خسارت وارده هست (یا خیر). چرا که بدون تعیین حدود اولیه حقوق، هیچگونه معامله‌ای در بازار برای انتقال یا تجدید ترکیب آن حقوق انجام نخواهد شد. اما نتیجه نهایی (که ارزش تولید را حداکثر می‌کند) مستقل از وضع اولیه حقوق خواهد بود، با این فرض که سیستم قیمتها بدون هزینه عمل می‌کند.

۵- احتساب هزینه مبادله

تا به حال با این فرض بحث را دنبال کرده‌ایم که معاملات در بازار هیچگونه هزینه‌ای ندارد. اما، برای انجام دادن مبادلات بازاری لازم است شخصی که حاضر به انجام دادن چنین معامله‌ای است پیدا شود، افرادی که مایلند با او معامله کنند مطلع شوند؛ شرایط آنها مشخص شود؛ با یکدیگر مذاکره کنند؛ قرارداد ببندند؛ بررسیهای لازم جهت حصول اطمینان از رعایت شروط قرارداد انجام گیرد و ... این کارها معمولاً بسیار پرهزینه است و این هزینه‌ها آنقدر زیاد است که مانع از انجام بسیاری از مبادلات می‌شود؛ مبادلاتی که اگر سیستم قیمتها بدون هزینه عمل می‌کرد، تحقق پیدا می‌کرد.

در بخشهای پیشین در برخورد با مسئله تنظیم مجدد حقوق قانونی از طریق بازار، این گونه استدلال شد که چنین تنظیم مجددی از حقوق، تنها زمانی محقق خواهد شد که افزایش ارزش تولید - در نتیجه تنظیم مجدد حقوق قانونی - بیشتر از هزینه‌های مربوط به این تنظیم مجدد

باشد. در غیر این صورت صدور حکم قانونی (یا اعلام صدور آن) یا الزام به جبران خسارت ممکن است به قطع یک فعالیت منجر شود (یا ممکن است مانع آغاز آن شود)؛ در حالی که این فعالیت در صورت عدم وجود هزینه مبادله انجام می‌شود. در صورت هزینه‌بر بودن مبادلات، تعیین حدود اولیه حقوق قانونی بر کارایی سیستم اقتصادی تأثیر می‌گذارد. یکی از ترتیبات حقوقی تعیین شده ممکن است واجد ارزش تولید بیشتری نسبت به سایر ترتیبات باشد. اگر این ترتیبات حقوقی توسط سیستم قضایی بنا نشده باشد، هزینه‌های دستیابی به این نتیجه از طریق تغییر و ترکیب مجدد حقوق از طریق بازار ممکن است آنقدر زیاد باشد که ترتیبات بهینه و ارزش تولید متناظر با آن هیچگاه قابل حصول نباشد. نقشی که ملاحظات اقتصادی در فرایند تعیین حقوق قانونی ایفا می‌کند، در بخش بعدی مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این بخش تعیین اولیه حقوق قانونی و هزینه انجام مبادلات در بازار مفروض تلقی می‌شود.

واضح است که اگر در مقایسه با بازار، یک سازمان اقتصادی دیگر بتواند همین نتیجه را با هزینه کمتری به دست دهد، می‌تواند ارزش تولید را افزایش دهد. چنان که سالها پیش توضیح دادم، بنگاه بیانگر چنین جایگزینی برای سازماندهی تولید از طریق مبادلات بازاری است. در بنگاه با حذف مذاکرات انفرادی بین عوامل تولید، برای یک مبادله در بازار، یک تصمیم‌گیری اداری جایگزین آن می‌شود. بنابراین تنظیم مجدد تولید بدون نیاز به چانه‌زنی و مذاکره بین مالکان عوامل تولید انجام می‌پذیرد. مالک یک زمین بزرگ می‌تواند زمین خود را به کاربریهای متفاوتی تخصیص دهد و آثار متقابل بین فعالیتهای گوناگون را در قالب بازده خالص [کل] زمین به حساب آورد. لذا چانه‌زنی بین کسانی که کاربریهای مختلف را به عهده دارند، حذف خواهد شد و از میزان هزینه‌های مبادله خواهد کاست.

در بسیاری از موارد مالکان چندین قطعه زمین مجاور هم، در یک ناحیه معین (یا صاحبان ساختمانهای بزرگ)، ممکن است این‌گونه عمل کنند. در واقع بنگاه، حقوق قانونی همه طرفها را تأمین می‌کند و تنظیم مجدد فعالیتهای بر اساس تنظیم مجدد ترتیبات حقوقی و بر اساس قرارداد انجام نمی‌گیرد. بلکه چگونگی استفاده از حقوق به واسطه یک تصمیم‌گیری مشخص می‌شود.

البته این بدان معنی نیست که هزینه‌های اداری سازماندهی یک مبادله لزوماً از هزینه‌های مبادله بازار- که حذف شده- کمتر است. اما اگر عقد قرارداد بسیار مشکل باشد و تعیین آنچه که طرفین باید در مورد انجام دادن یا ندادن آن متعهد شوند (مثل مقدار دود یا سر و صدایی که می‌توانند ایجاد کنند) مستلزم تنظیم اسناد طولانی و پیچیده باشد، نیز وقتی که عقد قرارداد بلندمدت مورد نظر باشد، عجیب نخواهد بود اگر برای حل مسأله آثار زیانبار، یک بنگاه به‌وجود آید یا فعالیتهای یک شرکت موجود گسترش یابد. این راه حل زمانی اتخاذ خواهد شد که هزینه‌های اداری بنگاه کمتر از هزینه مبادلات در بازار باشد و نیز منافع حاصل از تنظیم مجدد فعالیتها بیش از هزینه‌های بنگاه برای سازماندهی آنها باشد. ماهیت این راه حل در مقاله قبلی به تفصیل بررسی شده است؛ لذا در اینجا از تکرار آن خودداری می‌کنم.

اما - تأسیس یا گسترش - بنگاه تنها پاسخ ممکن این مسأله نیست. هزینه‌های اداری سازماندهی مبادلات در بنگاه نیز ممکن است بالا باشد، به ویژه وقتی که فعالیتهای گوناگون و بسیار متنوعی در یک بنگاه سازماندهی شود. در مورد زیان ناشی از دود که ممکن است افراد مختلفی را که به فعالیتهای متفاوتی مشغولند تحت تأثیر قرار دهد، هزینه‌های اداری می‌تواند آنقدر بالا باشد که هر گونه تلاشی را برای حل این مسأله در قالب یک بنگاه، غیرممکن سازد. یک راه حل جایگزین این است که به جای تأسیس یک سیستم قانونی برای حقوق که بتواند بجای مبادلات بازار به کار گرفته شود، دولت مستقیماً دست به تنظیم مبادلات بزند و به مردم بگوید که چه باید بکنند و چه نباید بکنند و از چه چیزی باید اطاعت شود. بنابراین دولت (از طریق قانون یا به احتمال زیاد از طریق یک سازمان اداری) ممکن است مسأله زیانهای دود را حل کند و مقرر نماید که چه روشهای تولیدی باید به کار گرفته شود یا نباید به کار گرفته شود (مثلاً تجزئات تصفیه دود نصب شود و از زغال سنگ و نفت استفاده نشود) یا ممکن است برخی از فعالیتهای خاص را به مناطق خاصی محدود سازد (قوانین مناطق ویژه).

از یک منظر دولت خود یک آبر بنگاه است (اما از نوع خیلی خاص)، چرا که می‌تواند کاربرد عوامل تولید را از طریق تصمیم‌گیری اداری تحت تأثیر قرار دهد. اما بنگاه معمولی به دلیل رقابت سایر بنگاهها که می‌توانند همان فعالیت را با هزینه کمتری انجام دهند در معرض توقف فعالیت قرار دارد و چون مبادله بازاری همواره به عنوان جایگزین سازماندهی در قالب یک بنگاه مطرح است، در صورتی که هزینه‌های اداری بسیار زیاد باشد احتمال توقف فعالیت

بنگاه وجود دارد و بازار جایگزین آن می‌شود. اما در کل دولت هرگاه بخواهد می‌تواند از رقابت بازار اجتناب کند، کاری که بنگاه هرگز قادر به انجام آن نیست.

شرکت باید با صاحبان عوامل تولید مورد استفاده، توافق بازاری منعقد کند. دولت همان‌گونه که می‌تواند داراییها را تصاحب کند، می‌تواند طرق ویژه استفاده از عوامل تولید را نیز تعیین کند. البته چنین روشهای اقتدار گرایانه‌ای، اندکی مشکل‌زاست، اما دولت نیروی پلیس و سایر عوامل اجرای قانون را در اختیار دارد که ضامن اجرای قوانین می‌باشند.

روشن است که دولت نیروهایی در اختیار دارد که او را قادر می‌سازد تا در مقایسه با یک سازمان خصوصی (یا در مقایسه با هر روش فاقد قدرت دولتی ویژه) برخی کارها را با هزینه کمتری انجام دهد. اما دستگاه اداری دولت بدون هزینه نیست و در واقع ممکن است بسیار پرهزینه باشد. از این گذشته، دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم قوانین محدود کننده‌ای که توسط یک دستگاه دولتی جایز الخطا- تحت فشارهای سیاسی و بدون فشارهای رقابتی - تنظیم می‌شود الزاماً قوانینی باشد که کارایی نظام اقتصادی را افزایش می‌دهد. به علاوه اینگونه مقررات که عموماً باید در گستره وسیعی از موارد اعمال شود در برخی موارد خاص به وضوح نامناسب است. با توجه به این ملاحظات به این نتیجه می‌رسیم که تنظیم مستقیم دولتی الزاماً نتیجه بهتری در مقایسه با حل مسأله از طریق بنگاه یا بازار به دست نمی‌دهد. اما، دلیلی هم وجود ندارد که بعضاً اینگونه تنظیمات اداری دولتی به بهبود کارایی اقتصادی منجر نشود. این وضع، به ویژه در مواردی همچون مورد زیانهای ناشی از دود که تعداد زیادی از افراد درگیر مسأله‌اند و هزینه حل مسأله از طریق بنگاه یا بازار بسیار بالا است، محتمل می‌باشد.

البته راه حل دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه اصولاً اقدامی صورت نگیرد. اگر هزینه‌های حل مسأله از طریق صدور دستورالعملهای اداری دولتی سنگین باشد (به ویژه اگر هزینه‌ها طوری تعبیر شود که تمام پیامدهای ناشی از دخالت دولت را در بر گیرد) منافع حاصل از تنظیم فعالیتهای دارای آثار زیانبار، کمتر از هزینه‌های ناشی از تنظیم دولتی خواهد بود.

علی‌رغم ناقص بودن بحث ارائه شده، در این بخش روشن شد که مسأله اصلی «انتخاب ترتیبات اجتماعی مناسب» برای کاستن از آثار زیانبار فعالیتهاست. تمام راه حل‌ها هزینه دارد و دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم، قوانین دولتی فقط به این دلیل ضروری است که مسأله مورد نظر راه حل مناسبی در قالب بنگاه و بازار ندارد. اتخاذ یک سیاست رضایتبخش تنها با مطالعه

دقیق در مورد نحوه برخورد عملی بازارها، بنگاهها و دولتها با مسأله آثار زیانبار امکان‌پذیر است. اقتصاددانان باید فعالیت واسطه‌ها (دلالتان) در به هم رساندن طرفین قرارداد، مؤثر بودن قراردادهای محدود کننده، مسائل شرکتهای بزرگ انبوه ساز مسکن و مستغلات، فعالیتهای شهرسازی دولتی و دیگر فعالیتهای تنظیمی را مطالعه کنند. اعتقاد من این است که اقتصاددانان و سیاست‌گذاران معمولاً تمایل دارند مزایای حاصل از تنظیم دولتی را بیش از حد ارزیابی کنند. اما اگر این اعتقاد درست باشد، تنها بر لزوم محدود شدن تنظیم دولتی دلالت دارد اما نمی‌گوید که خط محدود کننده کجاست. به نظر من، خط مرزی باید با بررسی تفصیلی نتایج واقعی حاصل از برخوردهای گوناگون با مسأله به دست آید. اما این کار نباید با تحلیل اقتصادی نادرست انجام گیرد. هدف این مقاله نشان دادن این است که رهیافت اقتصادی به مسأله چگونه باید باشد.

۶- تعیین حدود قانونی و مسأله اقتصادی

اگر مبادلات بازار بی‌هزینه باشد، تنها چیزی که مهم است (صرف‌نظر از مسأله عدالت) آن است که حقوق طرفهای مختلف مسأله به خوبی تعریف شود و پیش بینی نتایج فعالیتهای قانونی آسان باشد. اما همان‌طور که دیدیم، وقتی مبادلات بازار آنقدر پرهزینه باشد که تغییر ترتیبات حقوقی معین شده توسط قانون دشوار شود، شرایط کاملاً تفاوت خواهد کرد. در چنین شرایطی، دادگاهها مستقیماً فعالیت اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بنابراین مفید خواهد بود، اگر دادگاهها از پیامدهای اقتصادی تصمیمات خود آگاه باشند و تا آنجا که ممکن است، بدون این که موقعیت قانونی خود را دچار عدم اطمینان کنند، این پیامدها را در تصمیمات خود لحاظ نمایند. حتی وقتی امکان تغییر حدود قانونی حقوق از طریق مبادلات بازار وجود داشته باشد، باز بهتر است نیاز به این مبادلات را کاهش دهیم و منابعی را که صرف انجام این مبادلات می‌شود، کم کنیم.

بررسی کامل پیش فرضها و پیش داوریهای دادگاهها هنگام تصمیم‌گیری در چنین مواردی می‌تواند بسیار سودمند واقع شود. اما در این جا بدان نمی‌پردازیم. با این حال، با مطالعه‌ای گذرا در می‌یابیم که دادگاهها اغلب به پیامدهای اقتصادی تصمیمات خود واقفند و از ماهیت دوگانه مسأله آگاهی دارند (در حالی که بسیاری از اقتصاددانان چنین نیستند). به علاوه، آنها این

پیامدهای اقتصادی را در کنار سایر عوامل در تصمیم‌گیری دخالت می‌دهند. نویسندگان آمریکایی در این مورد نسبت به نویسندگان انگلیسی دیدگاه صریحتری دارند، از نظر آنها فرد می‌تواند:

«از داراییهای خود استفاده کند یا امور خود را به بهای زیان رساندن به همسایگان به انجام رساند. او ممکن است کارخانه‌ای را که سر و صدا و دودش باعث ناراحتی دیگران می‌شود، مادامی که کارخانه در محدوده پذیرفته شده باشد، اداره کند. تنها زمانی که رفتار او با توجه به مطلوبیت و زینانی که به وجود می‌آورد غیر عقلایی باشد، فعالیت او غیر مجاز شمرده می‌شود. دنیا نمی‌تواند بدون کارخانه، ذوب آهن، پالایشگاه نفت، ماشین‌آلات پر سر و صدا و کوره‌های انفجاری باشد، حتی اگر به قیمت ایجاد ناراحتی برای همسایگان باشد. مدعی‌العموم باید برخی ناراحتیهای غیر قابل قبول را به‌خاطر خیر عامه بپذیرد.»

بدون تردید این ایده که، پیش از آن که دادگاه دست به اقدام بزند باید آثار زیانبار به حد بسیار زیادی رسیده باشد، تا حدودی نمایانگر این واقعیت است که همیشه منافی وجود دارد که این زیانها را جبران کند. گزارش موارد مختلف و مجزا نیز نشان می‌دهد که قضاوت در تصمیم‌گیری خود در مورد صدور دستور توقیف یا جبران خسارات وارده، منافع از دست رفته را به حساب می‌آورند.

مسئله‌ای که در برخورد با فعالیتهای دارای آثار زیانبار با آن مواجهیم، تنها مسأله محدود کردن فعالیتهای کسانی که این آثار را به بار می‌آورند نیست. موضوع تصمیم‌گیری این است که آیا منافع حاصل از جلوگیری از آن فعالیتهای بزرگتر از خسارتهایی است که در نتیجه جلوگیری از آن فعالیتهای ایجاد می‌شود یا خیر؟ در دنیایی که تنظیم مجدد حقوق تعیین شده توسط سیستم قانونی هزینه بر است، در مواجهه با آثار زیانبار، دادگاهها اغلب از این موضوع آگاهند و - اگر چه نه کاملاً روشن - بین آنچه از طریق ممانعت از این فعالیتهای از دست می‌رود و آنچه به دست می‌آید، مقایسه می‌کنند. اما تعیین حقوق نیز منتج از احکام قانونی است. در این موارد نیز شواهدی می‌یابیم که ماهیت دوگانه مسأله را روشن می‌کند. گر چه احکام قانونی دائماً به فهرست موارد زیانبار می‌افزاید، اما اقداماتی نیز باید صورت گیرد تا مواردی که جزء فعالیتهای خسارت‌زا نیستند، اما بر اساس قوانین عمومی زیانبار محسوب می‌شوند، جنبه قانونی پیدا کنند. در واقع، چنین مواردی، که اقتصاددانان آن را مستلزم مداخله اصلاح‌گرایانه دولت می‌-

دانند، اغلب در نتیجه فعالیت‌های خود دولت به وجود می‌آید. چنین مداخلاتی الزاماً غیر واقع بینانه نیست. اما این خطر واقعی وجود دارد که دخالت گسترده دولت در اقتصاد منجر به حمایت از کسانی شود که مسئول افزایش آثار زیانبارند.

۷- دیدگاه پیگو در اقتصاد رفاه

نقطه آغازین ورود این گونه مباحث به تحلیل اقتصادی جدید، کتاب اقتصاد رفاه پیگو است؛ به ویژه آن قسمت از بخش دوم کتاب که به مسأله اختلاف میان محصول خالص اجتماعی و خصوصی می‌پردازد. این اختلاف به این علت رخ می‌دهد که:

فرد A هنگامی که خدمتی به فرد B ارائه می‌دهد و در ازای آن مبلغی دریافت می‌کند، خود به خود خدمات یا زیانهایی نیز به دیگران می‌رساند (که تولید کننده خدمات مشابه‌ای نیستند) و این امر به گونه‌ای رخ می‌دهد که نه از نفع برندگان چیزی دریافت می‌شود و نه به زیان دیدگان چیزی پرداخت می‌گردد.

پیگو می‌گوید هدفش در قسمت دوم کتاب اقتصاد رفاه این است که:

نشان دهد چگونه کارکرد آزاد منفعت شخصی، در چارچوب نظام قانونی موجود، منابع کشور را به گونه‌ای توزیع می‌کند که بیشترین مناسبت و همخوانی را با تولید در مقیاس کلان داشته باشد و اینکه عملکرد دولت تا چه حد می‌تواند گرایشهای «طبیعی» را بهبود بخشد.

پیشنهاد پیگو در بخش اول این جمله این است که کشف کنیم آیا در ساختار موجود که تعیین کننده کاربرد منابع است، می‌توان بهبودی ایجاد کرد. از آنجا که از نظر پیگو چنین بهبودهایی امکان‌پذیر است، انتظار می‌رود که او تغییراتی را پیشنهاد کند که برای این بهبود لازم است. اما در عوض، پیگو عبارتی را بیان می‌کند که گرایشهای «طبیعی» را در تقابل با عمل دولت قرار می‌دهد. از یک نظر این کار، به مفهوم برابر گرفتن ساختارهای موجود با تمایلات و گرایشهای طبیعی است و اشاره به این دارد که برای بهبود این ساختارها، اقدام دولت لازم است (اگر میسر باشد).

با توجه به فصل اول بخش دوم کتاب پیگو، می‌توان دریافت که این نکته کم و بیش همان نظر پیگو است. در آنجا پیگو استدلال خود را با اشاره به دیدگاه پیروان خوش بین اقتصاد کلاسیک آغاز می‌کند که معتقدند اگر دولت از هر گونه مداخله در نظام اقتصادی خودداری

کند و ترتیبات اقتصادی به صورت طبیعی برقرار شود، ارزش تولید به حداکثر خواهد رسید. پیگو ادامه می‌دهد، اگر منفعت شخصی رفاه اقتصادی را افزایش می‌دهد بدان جهت است که اصولاً نهادهای انسانی برای تحقق چنین امری تأسیس شده است (و این قسمت از استدلال پیگو که به کمک نقل قولی از کنان^۱ صورت می‌گیرد از نظر من اساساً درست است). پیگو نتیجه می‌گیرد که:

«حتی در پیشرفته‌ترین دولتها نیز نقص و ضعفهایی وجود دارد. موانع بسیاری وجود دارد که مانع توزیع کارای منابع در جامعه می‌شود. مطالعه این موانع، مسأله فعلی ما است که اهداف آن اساساً عملی هستند. چنین مطالعه‌ای می‌خواهد راههای موجود و راههای قابل دسترس را نشان دهد که دولت می‌تواند از طریق آنها عملکرد نیروهای اقتصادی را به گونه‌ای کنترل و نظارت کند که رفاه اقتصادی شهروندان، در کل، بهبود یابد.»

به نظر می‌رسد اندیشه نهفته پیگو چنین باشد: برخی گفته‌اند که هیچ اقدام دولتی لازم نیست. اما اگر نظام اقتصادی به این خوبی که اکنون عمل می‌کند، عمل کرده است، به دلیل اقدام دولت است. با وجود این، هنوز نقصهایی وجود دارد. دولت چه اعمال دیگری باید انجام دهد؟ اگر دیدگاه پیگو را درست جمع بندی کرده باشم، می‌توان نارسایی آن را با بررسی اولین نمونه‌ای که او در مورد اختلاف میان محصول اجتماعی و خصوصی ارائه می‌دهد، روشن کرد: گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که هزینه‌هایی به برخی افراد تحمیل می‌شود که مورد توجه قرار نمی‌گیرد. مثلاً زیان جبران نشده‌ای که جرقه‌های موتور لوکوموتیو به جنگلهای اطراف خط راه‌آهن وارد می‌کند. همه این آثار را می‌توان به حساب محصول خالص اجتماعی حاصل از واحدهای نهایی منابع گذاشت (که برخی از این آثار مثبت و برخی منفی هستند).

مثالی که پیگو ارائه می‌کند، اشاره به یک وضع واقعی دارد. در انگلستان راه‌آهن معمولاً خسارات کسانی را که اموالشان به وسیله جرقه موتورهای لوکوموتیو آتش گرفته است، جبران نمی‌کند. با توجه به مطالبی که پیگو در فصل نهم بخش دوم کتابش می‌گوید، به گمان من توصیه‌های سیاستی او در این مورد چنین خواهد بود که اولاً دولت باید برای اصلاح این وضع طبیعی دخالت کند، و ثانیاً راه‌آهن باید مجبور به پرداخت خسارت به زیان دیدگان شود. اگر این تفسیر از دیدگاه پیگو درست باشد، استدلال من این است که، توصیه اول او مبنی بر تصور

^۱ - Cannan.

نادرستی از واقعیتهاست، و توصیه دوم او نیز الزاماً مناسب نیست. اکنون به بررسی وضع حقوقی این مسأله می‌پردازیم. در قوانین هالزبری انگلستان تحت عنوان «جرقه‌های موتورها» چنین می‌خوانیم:

اگر مسئولین راه‌آهن بدون کسب مجوز قانونی، در خطوط راه‌آهن از موتورهای بخار استفاده کنند، صرف نظر از این که بی‌توجهی کنند یا نه، مسئول آتش سوزی ایجاد شده توسط موتورها می‌باشند. البته مسئولین راه‌آهن معمولاً مجوز قانونی برای استفاده از موتور بخار در خطوط راه‌آهن را کسب می‌کنند. در نتیجه اگر موتور مذکور با در نظر گرفتن احتیاطهای لازم که دانش موجود در مقابل آتش سوزی پیش بینی می‌کند، به کار گرفته شود و بدون غفلت و هشیارانه مورد استفاده قرار گیرد، از نظر قانونی راه‌آهن به هیچ وجه مسئول زبانی که در اثر جرقه موتورها ایجاد می‌شود، نخواهد بود. مسئولین راه‌آهن باید در استفاده از موتورها، از تمام اکتشافات علمی که در اختیار دارند بهره بگیرند تا از ایجاد چنین زیانهایی جلوگیری شود، به شرط آنکه استفاده از این گونه اکتشافات معقول و منطقی باشد و توجه کافی به احتمال خطر و هزینه‌های حاصله، شده باشد. اما اگر مسئولین راه‌آهن از کاربرد وسیله‌ای که کارایی آن در معرض تردید قرار دارد، سر باز زنند، غفلت آنها محسوب نمی‌شود.

برای این قاعده کلی، یک استثنای قانونی وجود دارد، که در قانون آتش‌سوزیهای راه‌آهن، مصوب ۱۹۰۵ و اصلاح شده در ۱۹۲۳ آمده است. این قانون در مورد زمین کشاورزی یا محصولات کشاورزی می‌باشد:

در چنین موردی، اینکه لوکوموتیو در چارچوب قانونی مورد استفاده قرار گرفته باشد، مسئولیت راه‌آهن را برای جبران خسارت منتفی نمی‌کند. اما این خسارت، تنها مربوط به مواردی است که مطالبه خسارت از ۲۰۰ پوند تجاوز نکند (۱۰۰ پوند در قانون ۱۹۰۵) و اطلاعیه کتبی وقوع آتش سوزی و تصمیم برای مطالبه خسارت ظرف مدت ۷ روز از وقوع خسارت برای شرکت ارسال شده باشد و سپس جزئیات خسارت و میزان مطالبه خسارت که بیش از ۲۰۰ پوند نباشد، ظرف ۲۱ روز به صورت کتبی به شرکت اعلام شود. زمینهای کشاورزی شامل بیشه‌ها و ساختمانها نمی‌شود و محصولات کشاورزی شامل محصولاتاتی که دچار سیل شده یا در یک جا انبار شده است، نمی‌شود.

من مطالعه دقیقی در مورد سابقه پارلمانی تصویب این استثنا انجام ندادم، اما با توجه به مباحث انجام گرفته در مجلس عوام در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳، احتمالاً هدف از تصویب این استثنا کمک به خرده مالکان بوده است.

اکنون به مثال پیگو در مورد زینهایی که به وسیله جرقه‌های لوکوموتیو ایجاد شده، ولی در قبال آنها خسارتی پرداخت نشده است، می‌پردازیم. به شکلی قابل فرض، هدف پیگو از این مثال نشان دادن این نکته بوده است که دولت می‌تواند با اقدام خود گرایشهای طبیعی را بهبود بخشد. اگر مثال پیگو را ناظر بر سالهای قبل از ۱۹۰۵ بدانیم، و یا آن را مثالی اختیاری فرض کنیم (که در آن می‌توانست به جای «جنگلهای اطراف» از «ساختمانهای اطراف» گفتگو شود) آن گاه روشن می‌شود که دلیل عدم جبران خسارتهای وارده این بوده است که مقامات راه‌آهن برای استفاده از لوکوموتیوهای بخار مجوز قانونی داشته‌اند (و بنابراین مسئولیتی در قبال آتش سوزی ناشی از جرقه‌ها نداشته‌اند).

این نظریه قانونی در سال ۱۸۶۰ مطرح و تصویب شد و آن هم در مورد سوختن جنگلهای اطراف به وسیله جرقه موتور لوکوموتیوها بوده است، و قانون مربوط به این موضوع (به استثنای یک مورد) طی حدود یک قرن قانون‌گذاری در مورد راه‌آهن، و از جمله ملی سازی آن، تغییری نکرده است. اگر مثال پیگو را در مورد آسیبهای جبران نشده ناشی از جرقه لوکوموتیوها بررسی کنیم و فرض کنیم که این مثال مربوط به بعد از ۱۹۰۵ باشد. آنگاه روشن می‌شود که دلیل عدم پرداخت خسارت این بوده که یا زیان بیش از سقف تعیین شده در قانون بوده است و یا مالک جنگل ظرف مدت مقرر مقامات راه‌آهن را مطلع نساخته و یا جزئیات را به شکل کتبی تا ۲۱ روز گزارش نکرده است.

در دنیای واقع، مثال پیگو نتیجه تصمیم عاملان قوه مقننه بوده است. البته به آسانی نمی‌توان احداث راه‌آهن را در وضعی طبیعی و بکر تصور کرد. شاید نزدیکترین مثال برای چنین وضعی، ساختن راه‌آهنی باشد که بدون کسب مجوزهای قانونی از موتورهای بخار استفاده کند. اما در این مورد، مقامات راه‌آهن باید خسارات کسانی را که جنگلهایشان سوخته است، جبران کنند. یعنی، جبران خسارت بدون مداخله دولت صورت می‌گیرد. جبران خسارت تنها در شرایطی انجام نشده که مداخله و اقدام دولتی وجود داشته است. عجب آنکه پیگو که پرداخت

خسارت را امری مطلوب می‌دانست، این مثال خاص را برای نشان دادن این نکته انتخاب کرده است که چگونه دخالت دولت می‌تواند گرایش‌های طبیعی را بهبود بخشد.

به نظر می‌رسد دیدگاه پیگو درباره حقیقت این مسأله اشتباه باشد. از این گذشته شاید او در تحلیل اقتصادی خود دچار خطا شده باشد. این که مقامات راه‌آهن ملزم به جبران کسی باشند که از جرعه‌های لوکوموتیو صدمه دیده است، الزاماً امر مطلوبی نیست. من در این جا نیازی نمی‌بینم که اثبات کنم که اگر راه‌آهن می‌توانست با کسانی که املاک آنها مجاور خطوط راه‌آهن قرار دارد، بدون هزینه وارد چانه‌زنی شود، آنگاه تفاوتی نمی‌کرد که راه‌آهن در برابر خسارت ناشی از جرعه‌ها مسئول باشد یا نه. در بخشهای قبلی به تفصیل به این مسأله پرداختم. مسأله این است که آیا ملزم ساختن راه‌آهن به پرداخت خسارت در شرایطی که چانه‌زنی بیش از حد پرهزینه است مطلوب است یا خیر. پیگو گمان می‌کرد که وادار ساختن راه‌آهن برای جبران خسارت مطلوب است. به سادگی می‌توان استدلالی که او را به این نتیجه رهنمون ساخته است تبیین کرد. فرض کنید که شرکت راه‌آهن مشغول بررسی است که آیا قطار اضافی وارد خط بکند یا سرعت قطارهای موجود را افزایش دهد یا وسیله‌هایی بر روی موتورها نصب کند که از جرعه زدن جلوگیری کند؟ اگر راه‌آهن مسئول خسارت نباشد، آنگاه هنگام اخذ تصمیم در موارد بالا، افزایش خسارت ناشی از یک قطار اضافی یا یک قطار سریعتر یا عدم موفقیت در نصب ابزارهای مانع جرعه، را به عنوان هزینه به حساب نمی‌آورد. این مسأله منشأ اختلاف میان محصول خالص اجتماعی و محصول خالص خصوصی است. این واقعیت منجر به این نتیجه می‌شود که راه‌آهن دست به فعالیتهایی بزند که ارزش تولید کل را کاهش دهد. درحالی- که اگر راه‌آهن مسئول زیانهای وارده باشد، چنین فعالیتهایی را نخواهد کرد. این موضوع را می‌توان با یک مثال عددی نشان داد.

راه‌آهنی را در نظر بگیرید که مسئول خسارتهای ناشی از جرعه موتورها نیست و روزانه دو قطار را در یک مسیر معین به حرکت می‌اندازد. فرض کنید به کار انداختن یک قطار در هر روز این امکان را فراهم می‌آورد تا راه‌آهن، سالیانه خدماتی به ارزش ۱۵۰ دلار ارایه کند. همچنین به کار انداختن دو قطار، راه‌آهن را قادر می‌سازد تا سالیانه معادل ۲۵۰ دلار ارائه خدمت کند. از این گذشته فرض کنید هزینه به کار انداختن یک قطار در هر سال ۵۰ دلار و دو قطار ۱۰۰ دلار در هر سال باشد. با این فرض که شرایط رقابت کامل برقرار باشد، این هزینه-

های سالیانه برابر خواهد بود با کاهش ارزش تولید عوامل در بهترین استفاده بعدی. روشن است که از دید راه آهن به کار گرفتن ۲ قطار منفعت بیش تری دارد. اما فرض کنید که به کار انداختن یک قطار در روز به طور متوسط سالانه محصولی معادل ۶۰ دلار را تخریب می کند و به کار انداختن دو قطار در روز، منجر به از میان رفتن محصولی به ارزش ۱۲۰ دلار در سال می شود. در چنین شرایطی به کار انداختن یک قطار در روز، ارزش تولید کل را افزایش می دهد. اما به کار انداختن قطار دوم باعث کاهش ارزش تولید کل می شود.

قطار دوم به راه آهن این امکان را می دهد که خدمات اضافی به ارزش سالیانه ۱۰۰ دلار عرضه کند. اما کاهش ارزش تولید در جاهای دیگر ۱۱۰ دلار است. یعنی ۵۰ دلار ناشی از به کار گیری عوامل تولید اضافی در راه آهن و ۶۰ دلار به دلیل تخریب محصولات. با توجه به اینکه اگر قطار دوم حرکت نمی کرد، وضع تولید به کلی در جامعه بهتر می شود. با توجه به این که دومین قطار فقط در صورتی حرکت نمی کرد که راه آهن مسئول پرداخت خسارت بود. بنابراین به لحاظ منطقی این نتیجه حاصل می شود که راه آهن را باید مسئول جبران خسارت دانست. بی گمان در پشت موضع گیری پیگو، چنین استدلالی نهفته است.

این نتیجه گیری درست است که اگر دومین قطار حرکت نکند، وضع بهتر خواهد شد. اما این نتیجه گیری که راه آهن باید مسئول پرداخت خسارت باشد غلط است. بیایید فرض خود را درباره مسئولیت تغییر دهیم. با فرض مسئولیت راه آهن برای جبران خسارت، کشاورزی که زمین وی مجاور راه آهن است اگر محصولش به واسطه جرعه لوکوموتیوها از بین برود، معادل قیمت بازاری محصول از راه آهن دریافت خواهد کرد و اگر محصولش لطمه نبیند همان مبلغ را از طریق فروش در بازار به دست می آورد، لذا برای کشاورز فرقی نمی کند که محصولش از بین برود یا نرود. اما اگر راه آهن مسئول پرداخت خسارت نباشد موقعیت کشاورز متفاوت است. هرگونه تخریب محصولات منجر به کاهش دریافتی کشاورز خواهد شد.

بنابراین، کشاورز زمینهایی را که احتمالاً میزان خسارت آنها بیش از بازده خالص زمین است، زیر کشت نخواهد برد (بخش ۳). پس تغییر رویه از وضع مسئول نبودن راه آهن به وضع متقابل آن منجر به افزایش کشت زمینهای مجاور راه آهن خواهد شد. البته باعث افزایش مقدار تخریب محصول، ناشی از جرعه لوکوموتیو، نیز خواهد شد.

بگذارید به مثال عددی باز گردیم. فرض کنید به دنبال تغییر قاعده مسئولیت، میزان تخریب محصول دو برابر شود. اگر روزانه یک قطار به حرکت درآید، سالیانه محصولی به ارزش ۱۲۰ دلار از بین می‌رود، و اگر دو قطار به حرکت درآید تخریب سالیانه ۲۴۰ دلار خواهد بود. پیش از این دیدیم که اگر راه‌آهن ملزم به پرداخت خسارت سالیانه‌ای معادل ۶۰ دلار می‌شد، به حرکت درآوردن قطار دوم به صرفه نبود. اگر میزان خسارت سالیانه را ۱۲۰ دلار بگیریم، ضرر ناشی از به حرکت درآوردن قطار دوم ۶۰ دلار بیش‌تر از قبل می‌شود. اما بیایید قطار اول را در نظر بگیریم. ارزش خدمات حمل و نقلی که قطار اول عرضه می‌کند ۱۵۰ دلار است، هزینه راه‌اندازی قطار ۵۰ دلار و مبلغی که راه‌آهن به عنوان خسارت باید بپردازد ۱۲۰ دلار است. حال دیگر به حرکت درآوردن قطار اول هم به صرفه نیست. با توجه به ارقام مثال، به این نتیجه می‌رسیم: اگر راه‌آهن مسئول پرداخت باشد کل فعالیت‌های متوقف خواهد شد. آیا این نتیجه‌گیری بدان معناست که بهتر است راه‌آهنی در کار نباشد؟! این مسأله را به این ترتیب می‌توان حل کرد که ببینیم اگر راه‌آهن از پرداخت خسارت معاف شود و دوباره مشغول به فعالیت گردد، ارزش محصول کل چه خواهد شد (درحالی‌که روزانه ۲ قطار فعالیت می‌کنند).

فعال شدن راه‌آهن اجازه می‌دهد که خدمات حمل و نقلی به ارزش ۲۵۰ دلار ارائه شود. از این گذشته، این فعالیت به معنای اشتغال عوامل تولیدی است که با به‌کارگیری آنها در راه‌آهن تولید در جاهای دیگر ۱۰۰ دلار کاهش می‌یابد. همچنین، فعالیت راه‌آهن بدین معناست که ۱۲۰ دلار محصولات کشاورزی تخریب می‌شود و شروع فعالیت راه‌آهن کشت در برخی زمینها را متوقف می‌کند. با توجه به این‌که می‌دانیم که اگر این زمینها به زیرکشت می‌رفت ارزش محصول تخریب شده ۱۲۰ دلار می‌شد، و با توجه به این‌که چندان محتمل نیست که کل محصول این زمینها تخریب شود، بنابراین معقول است فرض کنیم ارزش محصولات تولید شده در این زمینها، بیش از اینها باشد. فرض کنید که ارزش محصول ۱۶۰ دلار باشد، اما توقف کشت در این زمینها عوامل تولیدی را آزاد می‌کند که در جای دیگر به‌کار گرفته می‌شوند، ما فقط می‌دانیم که ارزش کل محصولی که ناشی از به‌کارگیری این عوامل در جای دیگر افزایش می‌یابد از ۱۶۰ دلار کمتر خواهد بود. اگر فرض کنیم که میزان افزایش محصول ناشی از به‌کارگیری این عوامل در جای دیگر ۱۵۰ دلار باشد، در این صورت منفعت ناشی از فعال کردن راه‌آهن عبارت است از ۲۵۰ دلار (ارزش خدمات حمل و نقل) منهای ۱۰۰ دلار

هزینه عوامل تولید) منهای ۱۲۰ دلار (ارزش محصول تخریب شده) منهای ۱۶۰ دلار (کاهش ارزش تولید محصول به واسطه توقف کاشت) به اضافه ۱۵۰ دلار (ارزش تولید عوامل آزاد شده برای اشتغال در جای دیگر). خلاصه آن که فعال کردن راه آهن ارزش محصول کل را ۲۰ دلار افزایش خواهد داد.

با توجه به ارقام بالا در می‌یابیم که بهتر است راه آهن مسئول جبران خسارت نباشد تا بتواند به نحو سودآوری فعالیت کند. با تغییر اعداد می‌توان به وضعیتهایی رسید که بهتر است راه آهن مسئول جبران خسارت باشد. با توجه به هدف من، کافی است نشان دهم از دیدگاه اقتصادی وضعی که در آن خسارتهای ناشی از جرعه لوکوموتیوها جبران نمی‌شود، الزاماً وضعیت نامطلوبی نیست. این که آیا چنین وضعیتی قابل قبول است یا خیر بستگی به شرایط خاص دارد. پس چرا تحلیل پیگویی جواب نادرست می‌دهد؟ علت آن است که به نظر می‌رسد پیگو به این نتیجه توجه نکرده است که تحلیل وی مربوط به مسأله‌ای کاملاً متفاوت است. این گونه تحلیلها درست است اما نباید مورد استنتاج قرار گیرد. مسأله این نیست که آیا به کار انداختن یک قطار دیگر یا به حرکت درآوردن قطاری سریعتر و یا نصب وسایل مانع جرعه مطلوب است یا خیر؟ مسأله این است که آیا ترتیباتی که در آن راه آهن ملزم به جبران خسارت می‌باشد بهتر است یا ترتیباتی که چنین تعهدی ندارد. وقتی اقتصاددانی ترتیبات اجتماعی جایگزینی را مقایسه می‌کند روش شایسته این است که کل محصول اجتماعی حاصل از این ترتیبات متفاوت را مقایسه کند. مقایسه محصول اجتماعی با محصول خصوصی چیزی را مشخص نمی‌کند.

این نکته را می‌توان با یک مثال روشن کرد. شهری را در نظر بگیرید که دارای چراغهای راهنمایی است. موتور سواری به چهارراه نزدیک می‌شود و چون چراغ قرمز است می‌ایستد. از خیابان دیگر هیچ اتومبیلی نزدیک نمی‌شود. اگر موتور سوار چراغ قرمز را نادیده بگیرد و چ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد و محصول کل افزایش می‌یابد چون موتور سوار زودتر به مقصد می‌رسد. اما چرا موتور سوار چنین نمی‌کند. زیرا اگر از چراغ می‌گذشت جریمه می‌شد. اصولاً محصول خصوصی عبور از خیابان کمتر از محصول اجتماعی آن است. آیا حق داریم نتیجه بگیریم اگر سرپیچی از قوانین جریمه‌ای نداشت تولید اجتماعی بیشتر می‌شد؟ تحلیل پیگو به ما نشان می‌دهد که می‌توان دنیایی داشته باشیم بهتر از آن که در آن زندگی می‌کنیم. اما مشکل

در اتخاذ ترتیبات عملی است که بتواند کاستیهای بخشی از سیستم را بهبود بخشد بدون آنکه صدمات جدی تری بر بخشهای دیگر وارد کند.

نکته دوم این است که پیگو چگونه استدلال خویش را بسط می‌دهد. پیگو میان موردی که شخص خدماتی عرضه می‌کند و در قبال آن مبلغی دریافت نمی‌کند و موردی که شخص زیانهای را ایجاد می‌کند و طرفهای زیان دیده را جبران نمی‌کند تمایز قائل می‌شود. البته توجه ما بر مورد دوم متمرکز است. همان‌گونه که پرفسور فرانکو فورت به من خاطر نشان کرد، دریافتن این نکته که پیگو مسأله دودکشها و یا مثال کلاس درس را به عنوان مصادیق مورد اول (ارائه خدمت بدون دریافت) مطرح می‌کند تا حدی شگفت‌انگیز است. پیگو به این نکته اشاره می‌کند که صاحب کارخانه که منابعی را جهت جلوگیری از خروج دود غلیظ به کار می‌گیرد خدمتی را ارائه می‌کند که در قبالش چیزی دریافت نمی‌کند. پیامد این استدلال این است که به صاحب کارخانه باید پاداش داد تا تشویق شود از فیلترهای جذب دود استفاده کند. غالب اقتصاددانان جدید وضع مالیات بر صاحب کارخانه را پیشنهاد می‌کنند. متأسفانه به نظر می‌رسد که اقتصاددانان (به استثنای پرفسور فورت) به این جنبه از برخورد پیگو با مسأله توجه نکرده‌اند. فهم این نکته که این مسأله را می‌توان به هر یک از دو روش بالا مطرح و حل کرد می‌توانست آنها را به شناخت ماهیت دوگانه مسأله رهنمون سازد.

پیگو برای مثال مورد دوم (تولید زیان بدون جبران خسارت دیدگان) می‌گوید این زیانها زمانی ایجاد می‌شود که مالک محلی در بخش مسکونی شهر کارخانه‌ای در آنجا بسازد و بخش زیادی از آسایش همسایگان را از بین ببرد، یا مانع نور ساختمان مقابل شود یا با فشرده سازی یک مرکز پرجمعیت فضای بازی و محل بازی فرزندان همسایه‌ها را محدود کند و سلامت و کارایی خانواده‌های آن محل را به خطر اندازد. البته پیگو حق دارد این موارد را زیانهای جبران نشده بنامد اما وقتی او این فعالیتها را ضد اجتماعی تلقی می‌کند به خطا می‌رود. این اعمال ممکن است ضد اجتماعی باشد یا نباشد. لازم است ضرر ناشی از این اعمال را در مقابل منافع آنها ارزیابی کنیم. هیچ چیزی ضد اجتماعی‌تر از این نیست که عملی را به کسی تحمیل کنیم که باعث زیان دیدن او شود.

مثال پیگو در مورد آسیبهای جبران نشده مثال خرگوشهای متجاوز است. در سال ۱۵۹۷ یک زمین‌دار علیه همسایه‌اش طرح دعوا کرد مبنی بر اینکه همسایه با درست کردن

سوراخهایی به شکل لانه خرگوش باعث ازدیاد آنها شده و به ذرت‌های وی آسیب رسانده است. البته شکایت وی پذیرفته نشد چرا که کسی که لانه خرگوش درست می‌کند، مالکیتی نسبت به خرگوشها به دست نمی‌آورد و هر کس می‌تواند خرگوشها را شکار کند. مثال خرگوش پیگو نشان از وضع حقوقی موجود در زمان نگارش کتاب اقتصاد رفاه دارد. در این مورد، وضعی که پیگو توصیف می‌کند به دلیل فقدان دخالت دولت به وجود آمده است و حاصل وجود گرایشهای طبیعی است. اما پرفسور ویلیامز اظهار می‌دارد:

یک بار دیگر این ایده قدیمی مطرح شده است که جانوران مقصرند و نه زمین‌داران. البته وارد کردن این اصل در قانون جدید مزاحمت رضایت‌بخش نیست. اگر شخص A خانه‌ای بسازد یا درختی بکارد که جریان آب حاصل از باران از روی آن به زمین فرد B بریزد شخص A در قبال عمل خود مسئول است. حال اگر فرد A اجازه دهد خرگوشها وارد زمین او شوند به طوری که بتوانند از آن طریق وارد زمین فرد B شوند این عمل خرگوشها است و شخص A در قبال آن مسئولیتی ندارد!؟

فردی که خرگوش نگه می‌دارد به تنهایی مسئول نیست، بلکه فردی که محصولاتش آسیب دیده نیز به همان اندازه مسئول است.

با این فرض که هزینه‌های معامله در بازار به گونه‌ای است که تنظیم مجدد حقوق را ناممکن می‌سازد می‌توان گفت تا زمانی که ما از شرایط ویژه مسأله اطلاع نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم که مسئول دانستن کسی که خرگوشها را نگه می‌دارد در قبال خسارت، خوب است یا بد. *از نظر اقتصادی ثابت گرفتن مسئولیت برای یک طرف نامطلوب است.*

پیگو اضافه می‌کند وقتی رابطه دو زمین‌دار رابطه مالک و مستأجر است پرداختهای جبرانی برای تعدیل اجاره زمین صورت می‌گیرد. ظاهراً پیگو بین موردی که در آن عقد هج قرارداد می‌مکن نیست (نوع دوم) و موردی که در آن قرارداد رضایت‌بخش نیست (نوع اول) تمایز قائل می‌شود. او معتقد است اختلاف نوع دوم بین محصول خالص اجتماعی و خصوصی (همچون اختلاف ناشی از قوانین مستأجری) نمی‌تواند با اصلاح قرارداد بین طرفین کاهش یابد؛ زیرا این اختلاف ناشی از خدمات ارائه شده یا آسیبهای وارده به افراد می‌باشد و نه به طرفین قرارداد.

اما علت این که در برخی موارد عقد قرارداد ممکن نمی‌شود دقیقاً همان علتی است که باعث می‌شود برخی قراردادها رضایت‌بخش نباشد. یعنی به این علت که تصحیح وضع موجود بسیار پرهزینه است. در واقع این دو مورد یکی هستند. در کل من نتوانستم دریابم که پیگو از ما انتظار دارد چه نتایج عامی در مورد سیاست‌گذاری اقتصادی استنتاج کنیم. در واقع، مسائل بررسی شده توسط پیگو که در این مقاله به آنها اشاره شد بسیار مغشوش است و بحث در مورد دیدگاه‌های او مشکلات زیادی را در تفسیر نتایج آن به وجود می‌آورد. در نتیجه، نمی‌توان مطمئن شد که منظور اصلی پیگو چه بوده است. با وجود اینکه پیگو یک اقتصاددان برجسته است باید گفت که منشأ ابهام مباحث او آن است که پیگو در مورد دیدگاه‌های فکری خود کاملاً به تأمل نپرداخته است.

۸- تغییر نگرش

من بر این باورم که شکست اقتصاددانان در دستیابی به نتایجی درست، هنگام پرداختن به مسأله آثار زیانبار، به سادگی در چند خطای کوچک تحلیل خلاصه نمی‌شود. منشأ این شکستها، اشکالات اساسی است که در نگرش کنونی آنها به مسائل اقتصاد رفاه، وجود دارد. لازم است این نگرشها دگرگون شود.

تحلیلهایی که بر پایه اختلاف میان محصول اجتماعی و محصول خصوصی بنا شده است، معطوف به کاستیهایی معین در سیستم است. در این تحلیلها سعی بر آن است که این باور القا شود که هر سیاستی که این کاستیها را بزدايد، لزوماً اقدامی مطلوب است. بدین ترتیب توجه افراد از تغییرات درست در سیستم منحرف می‌شود و به تغییراتی معطوف می‌شود که ممکن است زیانهای بیش از کاستیهای اولیه در بر داشته باشد. در بخشهای پیشین این مقاله، نمونه‌های زیادی از این دست را دیدیم. اما، این راه تنها راه برخورد با مسأله نیست. اقتصاددانانی که مسائل مربوط به بنگاه اقتصادی را مطالعه می‌کنند، از روی عادت از رویکرد هزینه فرصت (عدم النفع) استفاده می‌کنند و دریافتهای حاصل از یک ترکیب معین از عوامل تولید را با دریافتهای حاصل از یک فعالیت اقتصادی جایگزین مقایسه می‌کنند. به نظر می‌رسد که باید هنگام پرداختن به مسأله سیاست‌گذاری اقتصادی نیز از رویکردی مشابه استفاده شود و

محصول کل تولید شده توسط ترتیبات اجتماعی جایگزین^۱ با یکدیگر مقایسه شود. در این مقاله نیز همانند تحلیل علم اقتصاد در حوزه بنگاه، سطح تحلیل به مقایسه ارزش بازاری تولید محدود شده است. اما البته مطلوب این است که انتخاب از میان ترتیبات مختلف اجتماعی برای حل مسائل اقتصادی، در سطحی گسترده‌تر از این انجام گیرد. همچنین تأثیر کل این ترتیبات بر تمامی وجوه زندگی محاسبه شود. همان‌گونه که فرانک نایت^۲ اغلب تأکید می‌کند، مسائل اقتصاد رفاه نهایتاً باید با مطالعه علم اخلاق و زیبایی‌شناسی^۳ درآمیخته شود.

دومین جنبه مربوط به شیوه برخورد با مسائل مورد بحث این مقاله این است که تحلیل این مسائل برپایه مقایسه وضعیت آزادی اقتصادی (لسه فر = بگذار بگذرد)^۴ یا نوعی دنیای ایده‌آل انجام گرفت. این رویکرد سرانجام به اندیشه‌های سست منجر می‌شود، چرا که ماهیت جایگزینهایی که با یکدیگر مقایسه می‌شوند، هرگز روشن نیست. آیا در وضعیت آزادی اقتصادی (لسه فر) یک نظام پولی قانونی یا سیاسی وجود دارد؟ و اگر جوات مثبت است، اینها چه نظامهایی هستند؟ پاسخ این پرسشها در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و هر کس می‌تواند به هر نتیجه دلخواهی برسد. در واقع، تحلیل چندان زیادی لازم نیست تا نشان دهیم که یک دنیای ایده‌آل، بهتر از وضع آزادی اقتصادی بگذار بگذرد است. مگر آنکه تعاریف ناظر بر وضع بگذار بگذرد و دنیای ایده‌آل یکسان باشد. اما کل این بحث تناسب چندان با پرسشهای مربوط به سیاستگذاری که در پیش روی ما است، ندارد؛ زیرا هر آنچه که به عنوان دنیای ایده‌آل در ذهنمان داشته باشیم، باز روشن است که هنوز نمی‌دانیم که چگونه از وضع کنونی به آن دنیای ایده‌آل برسیم. به نظر می‌رسد که رویکرد مناسبتر آن است که تحلیلهای خود را با تقریب زدن و نزدیک شدن به وضعی که در واقع وجود دارد، شروع کنیم و آثار تغییرات سیاستی پیشنهاد شده را بررسی کنیم و مشخص کنیم که آیا در کل، وضع جدید بهتر از وضع اولیه است یا نه. با این روش، نتایج سیاستگذاری ما تا حدودی با وضع واقعی تناسب خواهد داشت.

^۱ - Alternative social arrangement

^۲ - Frank H. Knight

^۳ - Aesthetics

^۴ - Laissez Faire

علت نهایی شکست در بسط و ارائه یک نظریه مناسب برای تحلیل آثار زیانبار، به برداشت نادرست، از مفهوم عوامل تولید باز می‌گردد. غالباً به‌جای آن‌که عامل تولید یک حق دانسته شود و چنین پنداشته شود که هر عامل تولید حق انجام دادن فعالیت‌های (فیزیکی) معینی است، معمولاً تصور می‌شود که عامل تولید یک وجود فیزیکی است که از سوی کارفرمای بنگاه اقتصادی به‌کار گرفته می‌شود (مثل یک جریب زمین، یک تُن کود و ...). در گفتگوهایمان گاهی از افرادی سخن به میان می‌آوریم که صاحب زمین هستند و از آن به عنوان عامل تولید استفاده می‌کنند. اما آنچه در واقع در تملک صاحب زمین است، حق اجرای مجموعه‌ای از فعالیت‌های معین است. حقوق صاحب زمین نامحدود نیست. حتی او هیچگاه نمی‌تواند زمینش را از جایی که هست برگرداند و به جای دیگری منتقل کند. گرچه صاحب زمین می‌تواند برخی از افراد را از استفاده از زمین منع کند، اما این منع را نمی‌تواند در مورد همگان اعمال کند. مثلاً ممکن است برخی افراد حق داشته باشند از عرض زمین عبور کنند. از این گذشته ممکن است افراد مجاز به احداث اعیانی خاصی در این زمین باشند یا نباشند، و یا بتوانند محصول خاصی را در آن پرورش دهند یا ندهند، یا از نوع خاصی از سیستم آبیاری استفاده کنند یا نکنند. این شرایط صرفاً محصول قوانین دولتی نیستند. این نکته به همین اندازه در مورد قوانین عرفی نیز صادق است. در واقع این نکته در هر سیستمی درست است. *نظامی که حقوق افراد در آن نامحدود باشد، نظامی است که هیچ حقی در آن قابل احقاق نیست.*

اگر عوامل تولید را به عنوان «حقوق» در نظر بگیریم، آسانتر می‌توانیم این نکته را دریابیم که حق انجام کاری که آثار مخرب دارد (همچون ایجاد دود، تولید سروصدا، بو و ...) نیز خود یک عامل تولید است. درست همان‌گونه که می‌توانیم از قطعه‌ای زمین به گونه‌ای استفاده کنیم که مانع عبور شخص دیگری از عرض آن شویم یا مانع توقف اتومبیل یا بنای ساختمانی در آن شویم، می‌توانیم اشخاص را از سکون و آرامش یا یک منظره خوش یا هوای تمیز محروم کنیم. هزینه اعمال یک حق (استفاده از یک عامل تولید) همواره معادل زیانی است که در جای دیگری در نتیجه اعمال این حق تحمیل می‌شود (یعنی نداشتن حق عبور از عرض زمین یا حق توقف اتومبیل یا حق احداث ساختمان و یا حق لذت بردن از یک منظره، آرامش، سکون، و یا حق تنفس هوایی سالم). روشن است که برای ما مطلوب این است که فقط اعمالی اجرا شود که منفعت آنها بیش از زیانشان باشد. اما وقتی می‌خواهیم یکی از ترتیبات مختلف اجتماعی را

انتخاب کنیم که تصمیمات فردی در چارچوب آنها گرفته می‌شود نباید فراموش کنیم که هر تغییری در نظام موجود که به اصلاح برخی تصمیمها منجر می‌شود، ممکن است خیلی راحت به بدتر شدن وضع دیگران بینجامد. از این گذشته، باید هزینه‌های مربوط به کارکرد ترتیبات مختلف اجتماعی را محاسبه کنیم (خواه کارکرد یک بازار باشد یا کارکرد یک سازمان دولتی). همچنین، باید هزینه‌های ناشی از حرکت به سوی یک نظام جدید را محاسبه کنیم. هنگام اندیشه درباره ترتیبات مختلف اجتماعی و انتخاب از میان آنها، لازم است آثار کلی را مورد نظر قرار دهیم. فراتر از اینها، این همان تغییر نگرشی است که من طرفدار آن هستم.